

در محاصره نام

«اباصالح تقی‌زاده»

۱. هر کشوری ناگزیر از توجه به معادله قدرت است. معادله قدرت که خود ایده‌ی مرکزی قدرت در یک دوره را نشان می‌دهد، پایه شکل‌گیری نظم در یک جغرافیای منطقه‌ای یا جهانی است. مثلاً امروز، با تمام ملاحظات، هنوز آمریکا است که معادله قدرت در جهان را شکل داده است. دوستانش را از دور و نزدیک در جبهه‌ای گردهم آورده و دشمنانش را نیز طبقه‌بندی کرده و بر هر کدام نامی نهاده. همچنین عمده مسائل قدرت در جهان، از تهدیدها و فرصت‌ها، نیز توسط آمریکا تعیین می‌شود. پس ما از طریق توجه به آمریکا می‌توانیم فهمی از ایده مرکزی قدرت و شکل معادله قدرت به دست آوریم. معادله قدرت، همان که اهل سیاست و تحلیلگران در پی آنند، تعادلی یکنواخت و یا آنطور که از کلمه معادله به ذهن متبادر می‌شود، موضوعی توزیع‌شده بین بازیگران نیست، بلکه همواره نقطه ثقلی دارد که معزف آن است. بازیگرانی که قصد دشمنی دارند باز می‌دانند، سهمی که از قدرت از مسیر این دشمنی خواهند گرفت، تنها در به رسمیت شناختن نقطه ثقل معادله ممکن خواهد شد. اینکه معادله قدرت، نقطه ثقلی دارد نشان می‌دهد که قدرت همواره شناسنامه دارد. یعنی تعریفی خاص از قدرت تولد یافته و توانسته به توفیق و پایداری برسد و پس از آن در تلاشی برای ترسیم معادله قدرت

وارد شده است. البته هیچگاه تعریف و ترسیم قدرت به این سادگی رخ نمی‌دهد و آنگونه که گفته شد ترتیبی در کار نیست، با این حال بدون تولد تعریفی خاص از قدرت، امیدی به ترسیم معادله قدرت نیست. آنکه کاوشی در مبدا و منشأ قدرت نداشته، یا درون معادله قدرت ترسیم شده جا می‌گیرد یا هنوز بازیگری نیست و جایی در جهان ندارد. بنابراین سودای حضور در معادله قدرت و بازیگری در آن، بیش از آنکه فرصت‌طلبی بخواهد تحرک مدام برطبق منافع، توجهی درونی می‌خواهد متکی بر کشف سرشت قدرت ملی. یعنی یافتن آن جهت متمایز که ملتی را به باهم بودن مصمم کرده و به آنها کلیتی بخشیده. آن کلیت وحدت‌بخش که بدو فراتر از اقتضائات روزمره است و سرنوشت یک ملت را نشان می‌دهد، همان مبدایی است که یک ملت خود را در آن تعریف کرده و صحنه قدرت را بر اساس آن تفسیر می‌کند. به عبارت دیگر، او از مسیر این درک درون‌زا، نه تنها دوست و دشمن خود را می‌شناسد بلکه بخت آن را می‌یابد که بتواند از معادله قدرت سخن بگوید و در آن جهت رفتار کند. اگر معادله قدرت در جهان بر هم بخورد، تنها آنها که تعریفی متمایز از قدرت دارند و پیشتر بر ساخت درونی قدرت خویش متمرکز بوده‌اند امکان بازیگری و حضور در کشاکش صحنه را دارند. اما آنها که فرصت‌طلب بودند و به دنبال منافع بالفعل، حتی امکان جایابی خویش را ندارند؛ اصلاً بعید نیست که دوست‌شان در

کمتر از یک روز دشمن‌شان باشد! حضور در معادله قدرت، وابسته به فراهم آوردن ساخت درونی قدرت است. کشوری که ساختار سیاسی درونی‌اش مولد نیست و نمی‌تواند درک متمایز خود از قدرت را سازمان دهد، در معادلات قدرت شکست خواهد خورد. کار آنجا سخت می‌شود که فراهم آوردن ساخت درونی قدرت را نمی‌شود یکبار برای همیشه انجام داد و با طرح‌ریزی فرمی قانونی و یا سازوکاری اداری تمامش کرد. سازمان سیاسی درونی پیوسته باید مبدا قدرت خود را باز یابد و در پیوند با نیروی مردم حیاتش را تازه نماید. یعنی باید بتواند با مردمش در بزنگاه‌های سیاسی، سرشت قدرت ملی را بازگو و عهد جمعی را محکم کند.

۲. ایران پس از انقلاب اسلامی، بر موقعیت خود در نظم منطقه‌ای و جهانی برآشفتم و پای خود را از معادلات تثبیت‌شده قدرت بیرون کشید و به‌ضرورت بر نیروی ملی خود تکیه کرد. ایران باید می‌توانست از سر نیروی درون‌زای ملی خود، جغرافیای سیاسی پیرامون خویش را دوباره ترسیم و یا به عبارت بهتر تولید کند. در غیر این صورت، جغرافیای موجود که نظمی شکل‌یافته داشت، او را هضم می‌کرد. اینجا بود که صف‌بندی‌های منطقه‌ای و جهانی اطراف جهت‌سیاسی متمایز ایران شکل گرفت. ایران مقاومت کرد و محوری از هسته‌های سیاسی مستقل در برابر نظم آمریکایی تشکیل داد. ایران با این هسته‌ها و این هسته‌ها با ایران در برابر فشارهای سخت سیاسی، اقتصادی و نظامی مقاومت می‌کردند. هسته‌های مقاومت هرچند همچون ایران کشوری مستقل نبودند